

بسم الله الرحمن الرحيم

رب العالمین میشه عبودیت، چون هر جایی که رب میاد از اون طرف که ربه از این طرف انسان عبده اولیش بود امانت و رحمت دومیش بود نماز سومیش رب العالمین. ببینید میگه رب العالمین یعنی عبد بودن انسان چون اولیش که امانت و رحمته مربوط به انسانه دومیش که صلاته اونم انسانه سومیش به جای اینکه صفت رو از انسان بگه صفت رو از پروردگار میگه اونم صفت انسانه اینکه انسان هر کاری رو که مربوط به پروردگاره رو انجام بده. یعنی این میشه (لب المرصاد) اینکه انسان نسبت به پروردگار خودش بایستی مراقبت داشته باشه و بحث مراقبت نداشتن نسبت به پروردگارش منجر به ضلالت و لغزشش میشه اینو بهش میگه (ان ربک لب المرصاد). پروردگار تو کریم است یا نظام عالم هشیار است اینا هر دوتاش یه معنی میده. نظام عالم در برابر خطاها و لغزش های بنده واکنش نشان میده. یعنی در نظام عالم خوب بودن و بد بودن محاسبه میشود این نیست که یه نفر بد باشه بعد بگه خوب من بدم مگه چی میشه. خوب باشه محاسبه میشه بدم باشه محاسبه میشه. نظامش نظام هوشیاری است. اگه خوب باشه چه اتفاقی می افته؟ اگه بد باشه چه اتفاقی میافته؟ اون(لب المرصاد) دلالت بر هوشیاریه عالمه نسبت به عمل بندگان. پس (لب المرصاد) میشه هوشیاریه نظام آفرینش نسبت به عمل بندگان. این که میگه هوشیاری نظام آفرینش میشه رب العالمین. چون بحث مدیریته تدبیر. جنبه اندازی لب المرصاد بیشتر است. آدم یه کم باید از بد بودن بترسه. در مواجهه با گناهان آدم باید بترسه. علتش اینکه خوب لطمشو میخوره. کلا در مورد عذاب هرگونه ناخوشی ای که به انسان وارد میشه رو بهش میگن عذاب. عذب به معنی گواراست عذاب به معنی ناگوار. هر چیزی که گوارا نباشه بهش میگن عذاب. پس بنابراین وقتی که عذاب میگیریم هر گونه ناگواری رو شامل میشه خیلی از بلاها هستند زیر مجموعه ی عذابن. چرا؟ چون زندگی رو به کام آدم تلخ میکنه. بعضیاشون هستن که فقط تو منطقه عذابن. مته عذاب قیامت دیگه بلا نیست. یه نتیجه اس. عذابایی که حالت نتیجه ای باشه که بعد از اجل هست، یعنی دوران عمر فرد، امتحان نیست. نتیجه می افته تو این قسمت مته عذاب قیامت. بعضی بلاها هم هستن عذاب نیستن. چرا؟ چون هر کارشم بکنن زندگی ناگوار نمیشه براش. همچنان گواراست.

بلاها در هر حالتی جنبه تحول دارن. پس بنابراین ممکنه فرد آنقدر ایمانش قوی نباشه که بلا را به عنوان مسئله ای که باعث پیشرفتش میشه حساب کنه. داریم عذاب هایی که بلا نیستن و داریم بلاهایی که عذاب نیستن و داریم بلاهایی که عذاب هستن و عذاب هایی که بلا هستن. پس بنابراین اینجوری بگیم: بعضی چیزا بلا هست عذاب نیس. این مخصوصه به انبیاء و اولیاست و موحدین. مثلا حضرت ایوب دچار بلا شد ولی دچار عذاب که نشد یا انبیاء دیگه. یا امام حسین (ع) نشانه این عذاب تنگنای روحیه. یعنی طرف ناراضیه. حس نارضایتی از آفرینش داره. انبیاء و اولیا و موحدین ممکنه ما هم جزوشون باشیم اینا بلاها ولو اینکه خیلی هم سخت باشه تنگنای روحی براشون نمیاره یعنی از عالم بیزار نمیشن از آفرینش به در و دیوار فحش نمیدن. ناگوار خیلی وقتام گواراست. یعنی مته جام زهریه که نوش جان میکنیم. بلا هست ولی عذاب نیست بعضی وقتام عذاب هست و بلا نیست این معنی نوعا مربوط به قیامته. نه اینکه در دنیا امکان وقوع نداشته باشه، ولی نوعا مربوط به قیامته. صحنه، دیگه صحنه ی عمل نیست چون صحنه، صحنه ی عمل دیگه نیست، دیگه هر ناگواری ای که هست در همون حد میمونه. و بعضی از گناهان هم همینطوره. بعضی از گناهان که تو دنیا هست که افراد مبتلا به اون میشن هم همینطوره که ما فعلا به اون کاری نداریم. بعضیا هست که بلا هست ولی بلا

بودنش بزرگ تر و مهم تر است (به قول خودمان بولد شده **bold**) یعنی اصلش برا تحول طرفه ولی خب عذاب هم هست. مربوط به نوع آدم ها و مومنین متوسط الحاله. که بلاها میان که اینا صفاتشونو تغییر بدن. یه تحولی درشون ایجاد بشه. بعضی وقتا عذاب هست و بلا هم هست. اینجا طرف خودش یه کاری کرده. این نتیجه اعمال خودشه. بعد خورده سرش به سنگ. بایستی تجربه کسب کنه که از این به بعد مراعات کنه. بلا هست. عذاب هم هست. این میشه مربوط به انسان ها. این آیه اش اینکه (ما خیلی از مشکلاتو براتون فراهم کردیم شاید شما تفکر کنید). آیه های مختلف داریم که (ما شما را در تنگناهای مختلف قرار دادیم تا تفکر کنید). این چهارتا حالت هست که برای نسبت عذاب و بلا وجود داره که ما ادامه آیاتمون میره تو بحث بلا. پس نفس بلا اینکه عذاب و برداره. یکی از بخش های بلاها حذف عذابه. برخلاف این چیزی که خیلیا فک میکنن. یعنی احساسشون اینکه بلاها عذاب آورند، نه خیر بلاها برطرف کننده ی عذاب هستند قاعده این بوده چون سنخشون از سنخ تحوله. تعبیری که در مورد عذاب میکنن میگن مطلق تحوله. چه مثبت باشه چه منفی. بلا دو تا ریشه داره یکی (بلو) داره. یکی (بلی) داره. تو قرآن هم (بلو) (ش) اومده هم (بلی) (ش) اومده. وقتی (بلو) میاد به معنی همین بلائیه که گفتیم. (بلی) به معنی مندرس و پاره است که تو قرآن اومده ولی اونجا که میگه (ملک لا یبلی) این (بلی) است. (ملک لا یبلی) یعنی ملکی که پایان نمیپذیرد. (بلو) به معنی تحول، تقویم، یعنی بالا و پایین کردن زیر و رو کردن. ایجاد تحول. برای چی این کارا میکنن برای رسیدن به نتیجه ای که قصد شده. مثلا شما میخوایید نامه برا یه نفر بنویسید یا من میخوام الان متن بنویسم اینو بهش میگن تحول. بهش میگن بلا. هرگونه تحولی رو برا رسیدن به نتیجه ی قصد شده میگن تحول. یعنی انسان تو یه جایی قرار میگیره بهش میگن دام بلا. یعنی همینطوری هر روزش در حال تغییره. در حال زیر و روشن و بالا و پایین شدن پس خود معنی بلا که از (بلو) هست تحوله. مثل معنی (عصر) هست. عصر هم همین بود دیگه منتهی در عصر، فشردن بود برای رسیدن به نتیجه اینجا تحوله. عصر بلائی ست خیلی شدید. چون خیلی فشار میده. مته لباسی که شما فشار میدید تا آبش در بیاد. میشه ایجاد تحول میخواستید لباستون تمیز بشه یه موقع هایی برای اینکه زودتر خشک بشه اینو فشارش میدید تا آبش در بیاد اینو بهش میگن عصر. حتی عصر مدلی از بلاست حتی تفاوتایی هم دارن تفاوت هاشونم زیاده. در عصر در واقع دارید میگرد که اون نتیجه موند اون ناظر نتیجه مثبت. یعنی ما عصر منفی اصن نداریم ولی در بلا خیر. میتونه ایجاد تحول (بلا) مثبت باشه میتونه منفی، عامه. تقدیر انسان در ایجاد تحول و رسیدن به بلاهاش متفاوته. انسان در انتخاب بلا اختیار داره. مثلا شما الان میتونستید تو خونه بمونید از تلویزیون استفاده کنید. جای انتخاب کردید و به بالای ما مبتلا شدید. ببینید وقتی اومدید اینجا، اینجا آدماش محدود است یه سری قوانین خاص خودشو داره باید سر یه ساعت خاصی سر کلاس بشینید. بلاهاش مشخصه یه رنج داره.

جواب سوال. فتنه بحثش فرق میکنه فتنه وقتی میشه که بلا تبدیل به چالش میشه یعنی ایجاد اختلالات و اضطراب میکنه. همون بلاست ولی تبدیل به معضل میشه یعنی مته بختک میشه. حالا پس این شد که کسی تو دنیا ساکن نیست. چون این صفتش که درمان نشد بدتر شد بدترم یکی دیگه هم میدارن روش. چون میگن هر چی سنگه مال پای لنگه، نه اینطوری نیست طبیعت دنیا اینه که اگه وایسادی یکی دیگه هم میزنن. نه اینکه بخوان بزنت. امام علی (ع) با همین استدلال اونایی رو که معتقدن تو دنیا همه چیز شانسیه میکوبونه. میگن که اگه شانس بود میشد کسی عمرش

زیاد بشه ولی قدرتش همینطور زیاد بشه. در صورتیکه ما میبینیم هر کسی عمر زیاد میشه افت در خلقتش پیدا میکنه. غیر اینم نداریم هر کی میخواد باشه از انبیاء گرفته تا آدمای معمولی سنشون که زیاد بشه سیستم بدنشون افت پیدا میکنه. اینم بلاست دیگه. در واقع در این حالت بلا ماهیتش (بلو) و (بلی) یکی میشه.

گفتیم (بلی) به معنی رو به ضعف گراییدن است (بلو) به معنی تحوله. تو دنیا اینطوریه وقتی انسان به طور طبیعی و من نمره ننکسه فی الخلق میشه طبیعتا این بلا تبدیل به (بلی) میشه به خاطر همین در آیاتی که مربوط به حضرت آدم هست ابلیس ان حرفی که برای ادم زد گفت ایا میخوای ملک (زندگی) بهت بدم ک لا یبلی باشه یعنی به واسطه ی تحولی که دارد رو ب اضمحلال و نابودی نرود. خصوصیت تحول این است که هر چه سن ادم بالا میرود توان استقامتیشم کمتر میشه بالعکس مصیبتشم بزرگتر میشه. چون وقتی سنش پایین تره کسی و نمیشناسه اقوام رو نمیشناسه عاطفه ای نمیشناخته. همینجور که سنش بیشتر میشه بچه دار میشه وابستگی هاش بیشتر میشه مصیبتشم بیشتر میشه. بلا اگر به طور طبیعی سرخود باشه و در سیستم عالم مدیریت نشه حتما حتما تبدیل به عذاب میشود این ذات و طبیعتش است که اگر جلوشو بگیریم و مدیریت نشود به عذاب ختم میشود این میشود سوط عذاب. بلا سیستمش با عذاب جداست. بلا میشود تحول. در هر حالتی بلا تحول است. این تحول و تغییر حالات (شدن. نشدن. بودن. نبودن) این بلاست. بلا مثل اکسیژنه انگار در بلا زندگی میکنی. چیزی که در عالم خلق و ملک هست دچار تحول است.

خداوند رد این ایه ای که اینجا آورده اعتقاد ادم های بی تربیت! (چون از انسان استفاده کرده) انسانی که تربیت نشده و تحت تربیت انبیا قرار نگرفته انسانی که دچار ابتلا میشه (ابتلا ربه) فاعل ابتلا خداوند است. وقتی این ایه رو میخونی میگی اشکال نداره خب خیلی موحده .

هر موقع اکرام میشه و تحولات مثبته یعنی اون چیزی که دوست داره، میگه خدا منو دوس داره منو گرامی داشته. بعد وقتیم خدا بهش تنگ میگیره میگه خدا منو خوار شمرد. مشکل این ادم این است که :

۱ فلسفه بلا در هستی را نشناخته .

۲ بلا را یه دو قسمت تقسیم میکند. بلا ی مثبت و منفی. بلا ی مثبت را میگیرد مساوی نعمت. بلا ی منفی را میگیرد همان نعمت و سختی.

میگیم اون که اصلا بلا نیست .

ما خودمون وقتی نگاه میکنیم بین نعمت گرفتن و نعمت دادنمون فرق هست. بلافاصله سیستم استدلال یا شبه استدلال شروع به فعالیت میکنه نعمت یک اثر وجوی دارد و نبود اون نعمت اثر وجودی ندارد کسی بچه دلشته باشه یا نداشته باشه متفاوته . که میگوید عقل گواهی میدهد به عدم تفاوت یکسان بودن یا یکسان نبودن نعمت. معلومه که بین نعمت و نبود نعمت مساوی نیست. این استدلال انهاست. عقل انسان گواهی میدهد نعمت از فقدان او گوارا تر است . بین

نعمت و ازل و عدم نعمت و عذاب یک ارتباط منطقی ایجاد میکند. همه ی چاله هایی ک ادم میره توش! عقلی میره. اشتباهاتی که میکنه از طریق رجوع به عقله که اشتباه میکنه این استدلال چه چیزی اش کمه؟

۱. ایا نعمت ان است که تو می پنداری؟ . تعریف تو از نعمت و فقدان نعمت چیست؟ .

تعریف نعمت این است که نعمت دارای سطوح مختلف است. همانطور که انسان دارای مراتب نعمت هایش هم دارای مراتب است. بین نعمت و فقدان او تفاوت هست. ولی نعمت چیه؟ لازم است نعمت شناخته شه. برای این که نعمت شناخته شه باید سطوح انسان شناخته بشه تا وقتی کسی نتونه سطوح خود را بشناسد نمیتواند بفهمد نعمت یعنی چی چون نعمت وسیله حیات و آرامش انسانه ..ابزار بلا نعمت و گرفتن نعمت است. مثلا بلا یک واحد است مثلا دم و بازدم میشه دادن نعمت و گرفتن نعمت . گفتم بینایی و نابینایی باهم تفاوت داره ولی نگفتم که یه بینایی چشم داریم و یه بینایی عقل. نعمت بینایی با نعمت نابیناسی را نیا بگو تفاوت نداره تفاوت دارد . ولی نعمت سطوح داره. جواب هل یستوی العمی و البصیر؟ میشود لا یستوی العمی و البصیر. همیشه پیوسته بینایی بر نابینایی بالاتر است و بین نعمت و فقدان نعمت تفاوت داره درسته.نعمت وسیله حیات و آرامش انسان است منتها این انسان ک میگوییم ، اگه میگوییم غذا یعنی گرسنگی را بر طرف میکنه باعث حیات انسانه ،آرامش میدهد به او. منتها نماز خواندن هم نعمت است چون بهمون آرامش و حیات معنوی میده . ابزار بلا نعمت و گرفتن نعمت است. داد و ستد نعمت مثل اکسیژن است چجوری است؟ بلا را میگیریم یک واحد. دم و باز دم ان میشود :دادن نعمت و گرفتن نعمت. پس نعمت میشود وسیله آرامش و حیات انسان .منتها این انسان دارای مراتب است

چطور؟ گفتم که بینایی و نابینایی باهم تفاوت داره ولی تو نگفتم که ما یک بینایی داریم بینایی چشم و یک بینایی داریم، بینایی عقل چرا این را نگفتم؟ . مشکل ما سر تعریف نعمت است چطور هل یستوی العمی و البصیر؟ . جوابش این است که لا یستوی العمی و البصیر نعمت بینایی و نعمت بینایی باهم تفاوت دارند و نباید گفت تفاوت ندارند. عقل میگوید بین نعمت و فقدان اون بسویه نیست مساوی نیست ولی نعمت چیست؟ . نعمت سطوح داره. همیشه و پیوسته بینایی بر نابینایی تفوق دارد. مثلا شما سنتون رفت بالا و دیابت گرفتین و خدایی ناکرده نابینا شدین.. حالا میگین خدا چرا چشم منو گرفت؟ . اگه قرار بود بگیری پس چرا دادی؟ .

تو در هر حالتی باید بدانی نعمت بینایی بر نابینایی برتری دارد. تو باید به یک جایی برسی که ملکش لا یبلی باشد یعنی اگر نعمتش را گرفتند هیچ اتفاقی نیفتد. تو باید از نعمت دنیا به یک نعمت جاودان راه پیدا کنی. و الا معلومه که بین نعمت و عدم نعمت تفاوت هست. تو باید به یکی ملک لا یبلی برسی .

اگر انسان بخواهد در لایه دنیا نعمت ها را ارزیابی کند همه نعمت ها در لایه دنیا گرفته می شه هیچ فرق نمیکند فقط زمانش فرق میکنه یکی بیست ساله، یکی شصت ساله، یکی دو ساله! . زمان متفاوت است در اصل تفاوتی نمی کند. در این زمانی که به انسان داده اند و نعمت هایی که به انسان داده اند باید بشه یک پله برای نعمت های جاودان .

شاید دیده باشید جانباغ هایی که میگویند ما چشممون رو از دست دادیم ولی چشم بصیرت گرفتیم. او دارد به یک نعمت بالاتر دست پیدا میکند. اگر انسان بتواند خودش نعمت ها را مدیریت کند وقتی این از بین رفت میشود سوره عصر: ان الانسان لفي خسر در هر حالتی انسان دانه نعمت هاشو از دست میده الا الذين آمنوا و عملوا صالحات... این ۴ صفت هست که میتونه نعمت را به نعمت جاودان تبدیل کند اگر این کار را کرد، یعنی عقل درست گفته اینجا باید بگه که انسان لفي خسر یعنی نعمت هایی که بهش داده شده در حال زایل شدن امانت داده شده بود. در این مهلت بده بستون هر کدام از این نعمت ها را باید ازش استفاده کند به این می گویند آیت. به جهت پله بودن برای رسیدن به نعمت جاودان بهش میگویند آیت. نعمت را باید تبدیل کرد به آیات. آیات دو دسته پیدا میکنند. ۱. اعراض از آیات یعنی کسانی که نعمت هاشون رو پله نمیکنند تا به نعمت های جاوید برسند. و ۲. ایمان به آیات یعنی کسانی که آیات را قبول میکنند و اون ها را پله میکنند و بالا میروند .

(در جواب سوالی که پرسیدند: نعمت های جاودان به ۴ دسته تقسیم میشوند. به صورت حصر عقلی نعمت جاودان از این ۴ حالت خارج نیست. یا فرد صدیق است یا شهید است یا نبی یا..)

سوال مطرح شد که: اگر به انسان نعمتی عطا نشده مثلا یک نفر فقیر است. در عالم خلق وضع نعمت و وضع نعمت اینطوری است که نعمت و نعمت مطلق وجود ندارد. یعنی شما نمیتوانید بگویید که ثروتمند بودن نعمت است. و ممکن است برای یکی نعمت باشد. شما نمیتوانید بگویید چشم داشتن ب طور مطلق نعمت است شما این را به طور کلی می توانید بگویید بینایی نعمت است اما در عالم خلق نمیتوانید بگویید وجود یک چیزی نعمت است یا نعمت علتش این است که شما نعمت را بر اساس حیات دارید میگویید، بعد این سطوح پیدا میکند ممکن است نداشتن یک چیزی در یک سطح عالم خلق برای سطح دیگر نعمت باشد مثلش هم در روایات زیاد داریم فرد فقیری نزد پیامبر رفت از پیامبر خواست برای او دعا کند که غنی شود اصرار کرد تا پیامبر دعا کرد او هم رفت گوسفند خرید و از یکی به یک گله رسید خب دیگر نرسید نمازهای پیامبر رو بیاد. یک دفعه در یک زمانی بود که با این ادم مواجه شدند بعد پیامبر فرمودند تو همانی هستی که هر روز نماز جماعتو میومدی! مال دنیا به تو داده شد ولی نماز جماعت گرفته شد. بعد در روایات داریم که پیامبر آمدند مقایسه این نعمت هارا بیان کردند که هر کس در نماز جماعت حمد نماز جماعت را نیاید اگر به اندازه کوه ابوقییس! (نام کوهی) برای او طلا هم بود باز هم به ثواب حمد نماز میرسد. آمدند نعمت هارا به صورت مقایسه ای بیان کردند که افراد متوجه بشوند که نعمت معنوی یک رکعت نماز جماعت به اندازه ثروت یک کوه ابوقییس است! سطح نعمت ها در روایات تغییر داده .

یک مثال دیگر. فردی آمد نزد امام صادق و از ایشان خواستند برای او استخاره ای بگیرد، برای یک سفر تجاری ک برود یا نرود. که استخاره بد اومد. ولی او به سفر رفت و تجارت بزرگی کرد و پول زیادی بدست آورد و نزد امام صادق آمد و گفت اقا برعکس خیلی سفر خوبی بود و من ثروت زیادی بدست اوردم. امام صادق فرمودند: نماز صبحت قضا شده! . یعنی قضا شدن یک نماز صبح نمی ارزد به این همه ثروت که تو بدست آوردی .

نعمت سطح بندی شده. همین که یک فردی حتی نون خوردن نداشته باشه و بشینه تو خورش ولی نمازش و بخونه این برایش نعمت است چون این سطح پیدا میکند. در عالم خلق اینطور است.

خدا وقتی یک نعمتی میده تمام نسل او را در نظر میگیرد. دادن ها و گرفتن ها بر اساس مصلحت است. این بحث نعمت. پس نتیجه نعمت چی شد؟ . این که انسان مراتب و سطوح داره و براساس سطوح نعمت داده میشود. به مجموعه مراتب انسان باید نگاه شود و ببینیم این نعمت هست یا نیست.

جواب سوال :

نعمت اگر انسان و رحمت داشته باشیم. در سوره فاطر ما هم رحمت داریم و هم نعمت. رحمت آن چیزی است که از عالم فیض الهی و غیب الغیوب الهی جاری میشود و به موجود میرسد. این ثابت است. رحمت عبارت است از لیاقت موجود در برخورداری از فیض الهی. مثلاً فرض کنید یک بچه وقتی متولد میشود، روح وجود دارد اینجور نیست که روح بوجود بیاد منتها شرایط علی و معلولی به صورتی میشود که لیاقت پیدا میکند برای افاضه روح الهی. اینطور نیست که روح دچار انفعال بشه، وقتی یک بچه خواست متولد بشه روح در او تزریق شود. انفعال و تاثیر و تاثر به آن معنایی که ما فکر میکنیم در آن نیست. و از اون جهت موجودات بر اساس نظام علی و معلولی که خدا قرار دارد نائل به فیض میشوند یا نمی شوند؟ . این که مثلاً قرار است یک قارچ متولد بشه یا نشه در نظام علی و معلولی مشخص میشود. و به تناسب خودش و طبق ظرف خودش رحمت را اخذ میکند. رحمت آن موقعی مطرح است که هست مطرح است. یعنی وقتی که موجودی موجود شد میگویند برخوردار شد از رحمت الهی. برمیگردد به هست و نیست. اما نعمت چیست؟ وقتی که رحمت وارد عالم خلق میشود این چیزی که به موجود امکان سیر و حرکت انسان به صورت مشخص به او نعمت میگویند. کاری نداره به موجود. به هر موجودی. منتها نعمت بیشتر برای انسان به کار برده شده. جهت به طور مثبت است نعمت همش مثبت است منتها این انسانی که شما داری بررسی میکنی لایه داشته باشه این سطح دارد یعنی این امکان سیر در این سطر یا آن سطر را فراهم میکند اینها برمیگردد به مراتب انسان. معنی نعمت تغییر نمیکند. در هر حالتی نعمت امکان سیر و حرکت را به یک موجود میدهد اگر آن موجود انسان باشد و دارای مراتب باشد نعمت ها دارای مراتب میشوند. اگر به شما بگویند که اینجا حاضرید یک چشمتونو بدین ولی بجاش دست داشته باشید شما میتونید سبک سنگین کنید و میگین چشم چون با چشم میتونین ببینید در این سطح نعمت ها شاید قابل قیاس باشند ولی در سطوح بالاتر این قیاس امکان پذیر نیست مثلاً شما نعمت رسول را نمیتوانید با هیچ چیز دیگه ای مقایسه کنید. مثلاً شما برای این که به زندگی شبیه زندگی پیامبر دست پیدا کنی باید جونتم بدی دیگه نمیگن نعمت حیات را از خودش سلب کرد میگویند نعمت حیات نبوی را در خود احیا کرد. کسی که شهید میشه اینطور میشه. پس نعمت عبارت است از امکان که یعنی: تبدیل رحمت است به امکان، امکانی که مسیر حیات موجود را تعیین میکند و به وسیله آن موجود می تواند به مقصد برسد.

(روش تبدیل نعمت ها و جاودان کردن آن در سوره روم توضیح داده شده. روم بیشتر به جنبه ایات پرداخته که چطور نعمت را ایه کرد و پله کرد و جاودانه کرد)

ایه ۱۷ تا ایه ۲۰ دارد عناصر دین را بحث میکند در ۴ حوزه یتیم مسکین حب مال و ارث. ایه ۱۵ و ۱۶ مطرح میکند که وقتی مبتلا میشه فلان ایه ۱۷ میگه کلا بلا تکرمون و اون رو جمع آورد یعنی شماها اکرام نکردید به این کار میگویند ("ارتفات" یا "التفات" تلفظ درصوت مشخص نیست) حالا این یعنی توجه رو از روی فرد برداشتن و روی جمع آوردن. حالا کلا میاورد و میگوید این تصویری که آوردیم (در سوره) تصور کسانی است که تکرمون نمیکنند. ارتباط ایه ۱۷ تا ۲۰ این است که باور و اعتقاد آن فرد به انسان و خدا است. رابطه خدا و انسان و نعمت را این طور تصور میکند. در ایه ۱۵ و ۱۶ این کامل توضیح داده شده و ایه ۱۷ تا ۲۰ روش زندگی، سلوک و اخلاق و رفتار این فرد توضیح داده شده. اینها شاخصه اند. مثلا شما برای فهمیدن این که تورم هست یا نیست شاخص تعیین میکنید. وقتی اینها شاخص در حاکمیت دین هستند در نظام فردی و اجتماعی میشود. وقتی شما میگویید این شاخص اجتماعی است برای این که بخواهید ثابت کنید این جامعه از نظر فرهنگی وضعیت مطلوب یا نامطلوب است اینها میشود شاخصه. اگر بخواهید بگویید جامعه دین دار است یا نیست اینها میشود شاخصه اگر جامعه اکرام یتیم داشت میگوییم دیندار اگر نسبت به مساکین واکنش داشت می شود دیندار اگر بحث حب مال و ارث در آن کنترل شده بود میشود دیندار. اینها دیگر برای جمهوری اسلامی میشود ملاک. بجای این که بگوید بی حجابی رفته بالا و بگوید فرهنگ مارفته پایین و ماهواره نشون بده اینها میرسد به شاخص های دیگر .

بحث اکرام یتیم و بحث تحاضون الی طعام مسکین و اکل تراث و یکی هم حب مال داشتن است. هر کدام از اینها جز دارد. اولاً دقت که میکنید اینها بصورت منفی آورده شده پس ذی حجرمحدوده تعیین میکند سیستم تعیین محدوده است. ذی حجر گفتیم کسانی اند که چه کارهایی نباید انجام بدن و نباید اتفاق بیفتد رو تشخیص میدهند از نباید ها باید هارا تشخیص میدهند. علاوه بر این که داره آنها را توضیح میدهد (ایه ۱۷ تا ۲۰) روش ذی حجر بودن را توضیح میدهد: لا تکرمون الیتیم. صفت بد و منفی است. شما نگاه میکنید و تبعاتش را میسنجید و بعد ترک میکنید. این ویژگی افراد ذی حجر است. از نباید ها میگوید باید ها چیست. فرضی که من در این قسمت آوردم این است که: فرض اول: این مسایل یعنی ایه هفده تا بیست با ذی حجر ارتباط دارد. فرض دوم انسان دارای مراتب است وقتی میگوییم انسان، باید بگویید چه بعدی از انسان؟ در عالم طبیعتش؟ ممکن است یه فردی در عالم طبیعتش یتیم باشه ولی دستس تو دست علما باشه دستس تو دست امام زمانش باشه دیگر اسمش یتیم نیست. باید مراتب را بگوییم. فرض دوم این است که انسان دارای مراتب است و باید مراتب را در نظر بگیرید اگر کسی گفت چرا باید مراتب را در نظر گرفت باید بگویید دلیلش این است که: فرض سوم که نعمت هم دارای مراتب است. چون انسان و نعمت دارای مراتب است پس فرض اولمون میشه این شد که ذی حجر بودن یعنی تعیین محدوده ها، ایجاد تمایز بین باید ها و نبایدها، تمایز بین مطلوب ها و نامطلوب ها این سیستم، سیستم ذی حجر است. با این سه فرض وارد آیات میشیم و ادعا این است که اینها شاخصه است چه فردی چه اجتماعی. چرا میگوییم شاخصه؟ شاخصه یعنی این که یک نظام دینی باید طبق اینها خودش رو عرضه مند و معیار صحت و سقم و باید نباید و مطلوب نامطلوبش را ازینجا بگیرد ..

ایه ۱۷ تا ۲۰ همه حیثیتش اجتماعی است. حب مال و اکرام یتیم و مسکین و اکل تراث همه حیثیت اجتماعی دارد